

سیاوش در آینه ادب فارسی (تا قرن هفتم)

نسرین شکیبی ممتاز

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

سیاوش از شخصیت‌های مقبول و محوری شاهنامه به شمار می‌رود که حکایت زندگی پاک و مرگ ناجوانمردانه‌اش، انعکاس وسیع و چشمگیری در ادبیات فارسی داشته است. این شخصیت، دارای ویژگی‌هایی خاص و منحصر به فرد است زیرا ریشه‌هایی عمیق در اساطیر ایرانی، اوستا و متون پهلوی دارد و همواره حجم قابل توجهی از آیین‌ها و مناسک ایرانی در شخصیت فرانسانی او دیده می‌شود. باتوجه به این پیشینه اساطیری و قدمت دیرینه، می‌توان چنین گفت که وسعت ابعاد وجودی او تا آنجا دامنه پیدا کرده که بخش خاصی از ادبیات وسیع فارسی و طیف عظیمی از تشبیهات، استعارات، کنایات و تلمیحات ادبی را به خود اختصاص داده است. سیاوش باتوجه به موقعیتی که به عنوان یک شاهزاده اهورایی در شاهنامه دارد، فرصت رشد و تکامل پیدا کرده و با داشتن مؤلفه‌های خاص فردی و ویژگی‌های والای اجتماعی به آن مرتبه از کمال انسانی دست یافته است و همواره پاک و خوبی را برای انسان‌های بعد از خودش تداعی می‌کند. ظهور، حضور و انعکاس این ویژگی‌ها در گستره ادبیات فارسی موضوعی است که در این نوشتار به آن پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: سیاوش، خون سیاوش، کین سیاوش، مرگ سیاوش، گیاه پرسیاوشان.

مقدمه

چه بهاری است، خدا را که در این دشت ملال لاله‌ها آینه خون سیاوشانند

(شفیعی کدکنی 1376: 301)

سیاوش در شاهنامه از شاهزادگانی است که به دلیل داشتن جایگاه ویژه اساطیری، همواره دستخوش دگرگونی‌هایی بوده که بیانگر گستردگی شخصیت وجودی او در حوزه‌های گوناگون است. او در فضای رمزآمیز و ابهام‌آلود اسطوره ایزدی، وظیفه‌ای خاص و تعریف شده دارد. سیاوش باید یک بار بمیرد تا بتواند زندگی در افقی ابدی و بی‌پایان را دوباره تجربه کند.

او نماینده طبیعت و به نوعی مسؤول رویش و رشد گیاهان پس از افسردگی دانه در زیر زمین است، بنابراین با مرگ در پاییز و زندگی دوباره اش در موسم بهار، کارکردی ویژه همچون دیگر خدایان اساطیری می‌یابد.

بر پایه نظرات دکتر بهار، بن‌مایه اصلی این داستان، همان مرگ و زندگی دوباره طبیعت به شکل خدا بر روی زمین و شهادت و باززایی اوست. وی به همین دلیل سیاوش را «خدای شهیدشونده نباتی» می‌داند و بر این باور است که اقوام کشاورز دوران باستان با دیدن رویش و رشد گیاه در زمانی خاص و خشک شدن آن در مرحله بعد، به این نتیجه رسیدند که تا گیاه به نیستی نرود، در هنگام بهار دوباره سبز نخواهد شد.

این باور که مبنای زندگی کشاورزی آنان و از اصول اولیه زیستی‌شان به شمار می‌آمد، در جهان‌بینی و ایدئولوژی فکری‌شان نسبت به جهان پیرامون، تأثیر می‌گذاشت، بدین ترتیب که برای گیاهان و زندگی نباتی، خدایانی قایل بودند که به تدریج آنها را به سوی تعمیم این امر به سمت مردگان خود سوق می‌داد.

در واقع وحدت بنیادی مرگ و زندگی در اندیشه انسان پیش از تاریخ، صورتی اسطوره‌ای پیدا کرد که به نوعی کهن‌الگوی ایجاد ازد نباتی در تمدن‌های گوناگون در طول تاریخ انجامید.

براساس این دیدگاه که زمانی باوری راسخ و استوار بوده است، خدای بارورکننده می‌میرد و در زمین نیست می‌شود، اما پس از سیر تحولاتی که الزاماً اسطوره‌ای است، در هنگام بهار دوباره به طبیعت باز می‌گردد. (بهار 1373 : 211-215 و بهار 1378 : 398-399)

این خدای برکت‌بخش و زندگی‌مدار در ورود به حماسه، به شاهزاده و پهلوانی تبدیل می‌شود که برای تحقق بخشیدن به خویشکاری خویش، که فراهم آوردن زمینه مناسب برای ظهور آرمانی‌ترین پادشاه شاهنامه - کی خسرو - است، آفریده می‌شود.

او با طالعی که ستاره‌شناسان دربار کاووس بر آشفته بودنش گواهی می‌دهند و سرنوشتی از پیش تعیین شده، به سوی مرگی حرکت می‌کند که دست‌اندرکاران زیادی در دو سرزمین ایران و توران دارد.

پدرش کاووس، نامادری اش سودابه، دشمنان دوست‌نمایش گرسیوز و افراسیاب و تقدیری مقدر که همواره با اوست، همگی دست به دست هم داده تا فاجعه مرگ او را رقم زنند.

سیاوش در شاهنامه می‌میرد، اما باز هم ارتباطش با گیاه، که نماد زندگی و تداوم است، از بین نمی‌رود زیرا پس از مرگ از خونش گیاهی می‌روید که به درخت تبدیل می‌شود و عکس او بر برگ‌هایش نمایان می‌گردد. آن گیاه را می‌توان نمونه و نمادی از فرزند او کی خسرو دانست که سرانجام از بین برنده و نابودکننده دشمن دیرینه ایرانیان یعنی افراسیاب است.

اسطوره کشته شدن مظلومانه سیاوش بازتاب وسیعی در ادبیات فارسی داشته است و همواره یکی از تلمیحات دلنشینی است که شاعران برای ابراز عواطف خویش از آن سود برده‌اند.

انعکاس این داستان در ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد تا آنجا که بیشتر گویندگان ایرانی همواره ابعاد مختلف شخصیت او چون تعهد نسبت به پیمان، پاکی نفس، عدم خیانت و خردمندی را در آثار و سخنان خود منعکس کرده‌اند.

«خون سیاوش»، «کین سیاوش» و «گیاه پر سیاوشان» از جمله مواردی است که در اشعار شاعران فارسی‌زبان برای بیان مقاصدی خاص راه یافته‌اند.

اگرچه هر کدام از موارد یاد شده به صور گوناگون در آثار سخنوران پیشین تجلی کرده‌اند، اما هنوز هم می‌توان ادامه‌اشکارات داستانی مربوط به سرنوشت او را در آثار نویسندگان روزگار ما هم جست و یافت:

من کلام آخرین را
بر زبان جاری کردم
هم چون خون بی منطق قربانی
بر مذبح
یا هم چون خون سیاوش

(شاملو 1379 : 41)

باتوجه به آثار و دیوان‌های شعر به جا مانده از دوران‌های اولیه تا قرن هفتم هجری، می‌توان شاعران آنها را در این باره به دو دسته کلی تقسیم کرد:

دسته اول شاعرانی هستند که از آنها دیوان شعری باقی نمانده است. به عنوان مثال، از راه مطالعه ابیات پراکنده و گاه قصاید محدودی که از آنها به جا مانده است، تنها یک بیت از شاعری به نام «بوشعیب هروی» به دست آمد که در آن به سیاوش اشاره شده است؛ یعنی از میان اشعار پراکنده دویست و بیست شاعر بی‌دیوان، تنها یک بیت به سیاوش اختصاص دارد. بدون تردید اگر دیوان‌های این تعداد از شعرا از میان نمی‌رفت، به موارد چشمگیری از سرگذشت سیاوش در آن اشاره می‌شد.

دسته دوم شاعرانی هستند که در فاصله قرون چهارم تا هفتم در آثار خود به سیاوش توجه کرده‌اند. تصویر سیاوش در آثار این شاعران، تصویری استعاری و گاه ایهام‌آمیز است، به این معنی که شاعران همواره صورت ممدوح خود را از نظر زیبایی به چهره سیاوش تشبیه کرده و یا اینکه خون پاک او را استعاره از شراب گرفته‌اند.

علاوه بر این دودسته، می‌توان به شاعران و گویندگان بسیاری اشاره نمود که در دیوان‌ها و منظومه‌های گوناگون خویش به سیاوش هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. نگارنده با بررسی آثاری چون تاریخ بیهقی، جوامع‌الحکایات، دیوان انوری، دیوان باباطاهر، دیوان عنصری، دیوان رودکی، دیوان مسعود سعد، آثار ناصر خسرو، کلیله و دمنه، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی معنوی، مرزبان‌نامه و ... هیچ وجهی از وجوه گوناگون زندگی و شخصیت سیاوش را نیافت.

در برابر این آثار می‌توان به حجم عظیمی از متون تاریخ داستانی ایران پس از اسلام اشاره کرد که همه دربردارنده مطالب مهم و درخور نظری درباره سیاوش هستند، بنابراین به دلیل گستردگی دامنه کار و برای جلوگیری از اطاله کلام به این مهم در مقاله‌ای جداگانه پرداخته شده است.⁽¹⁾

هدف از این بررسی بیرون کشیدن سیاوش از فضای رمزآمیز اسطوره و دنیای رازآلود حماسه بوده و اینکه آن شخصیت فرانسانی قدم از محیط شاهنامه بیرون نهاده و در سرتاسر ادبیات فارسی حرکتی پویا و جایگاهی مشخص پیدا کرده است.

در ادامه به ذکر و بررسی گستردگی ابعاد گوناگون شخصیت سیاوش در ادبیات فارسی، که بخش قابل توجهی را به خود اختصاص داده است، می‌پردازیم.

ابوشعیب صالح بن محمد هروی

از میان شاعران گمنام و بی‌دیوان قرون اولیه که آثار چندانی از آنها باقی نمانده است، تنها در شعری بازمانده از ابوشعیب هروی، نام سیاوش دیده می‌شود.

او یکی از شاعران اوایل دوره سامانی است که منوچهری در زمره شاعران استاد متقدم از وی یاد کرده است.

دوزخی‌کیشی بهشتی‌روی و قد	آهوچشمی حلقه‌زلفی لاله‌خد
سلسله‌جعدی بنفشه‌عارضی	کش سیاوش افدر و پرویز جد
لب چنان کز خامه نقاش چین	برچکد بر سیم از شن‌گرف مد
گر ببخشد حسن خود بر زنگیان	ترک را بی‌شک ز رنگ آید حسد
بینی او تارکی ابریشمین	بسته بر تارک ز ابریشم عُقد
از فرو سو گنج و از بر سو بهشت	سوزنی سیمین میان هر دو حد

(دبیر سیاقی 1351: 169)

این غزل توصیف معشوق و زیبایی‌های اوست؛ بنابراین آن قدر برای شاعر عزیز است که گویی پدرش سیاوش و جدش خسرو پرویز است.

دقیقی

در دیوان دقیقی تنها یک اشاره به سیاوش وجود دارد که آن را به منظور توصیف زیبایی آتش به کار برده است:

برافروز آذری ایدون که تیغش بگذرد از بون	فروغش از بر گردون کند اجرام را اخگر
سیاوش است پنداری میان شهر و کوی اندر	فریدون است پنداری به زیر درع و خود اندر

(دقیقی 1368: 100)

فرخی سیستانی

در دیوان فرخی تنها در یک قصیده که در مدح «امیر ابویعقوب عضدالدوله یوسف ابن ناصرالدین» سروده شده، نام سیاوش به صورت «سیاوخش» آمده است.

ای سیاوخش به دیدار، به روم از پی فال
کیست آن کهتر کز خدمت تو صبر کند
صورت روی تو بافند همی بر دیباه
که به کام دل من باد و به کام دلخواه

(فرخی سیستانی 1380 : 348)

ازرقی هروی

ازرقی در دیوان خود ذیل سه قصیده در مدح دو پادشاه هم‌عصرش، به نام سیاوش اشاره کرده است.

در مدح امیرانشاه بن قاورد بن جغری:

به گیتی ز آب و ز آتش تیزتر نیست
سیاوش را و خسرو را نیاززد
دو جان اوبار سلطان ستمگر
چو فر ایزدی بود آب و آذر

(ازرقی هروی 1336 : 19)

هم در وصف اوست:

بنگر این ابر گران‌باران به گردون‌بر سبک
بزم کیکاووس‌وار آرای و در وی بر فروز
در چنین روزی سبک‌تر باده‌ای باید گران
ز آنچه سوگند سیاوش را ازو بود امتحان

(همان : 79)

در ستایش سعدالملک حسن امیر غور و غرجستان

ای به زمین‌بر، بزرگ سایه یزدان
آنچه تو کردی ز پادشاهی و مردی
ای ملک عادل، ای مبارک سلطان
پور سیاوش نکرد و رستم دستان
روی تو نادیده، هر که نام تو بشنید
جان بدهد بر هوای نام تو آسان

(ازرقی هروی 1336 : 78)

ایران‌شاه بن ابی‌الخیر

نویسنده در کتاب خود، بهمن‌نامه، در هفت جای مختلف به ذکر ماجرای سیاوش پرداخته است. آغاز داستان

بهمن:

چو کاووس‌کی کرد فرمان دیو تبه شد بر او راه کیهان‌خدییو
سوی آسمان شد به پرّ عقاب جهان ویژه بگرفت افراسیاب
ز هر کشوری باز برخاست جنگ بر ایرانیان شد جهان تار و تنگ
بماندند بی‌شاه و بی‌تخت و گاه همه پیش و پس کس ندانست راه
ز خون سیاوش نه خواب و نه خورد همه با دم سرد و با روی زرد

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر 1370 : 16)

خجسته سروشی به گودرز گفت به خواب‌اندر ای مرد با داد جفت
شما را جهاندار کی خسروست به توران‌زمین است و شاهی نوست
ز پشت سیاوخش با فرّ و هوش به پاکی چو آب و به دیدن سروش

(همان : 17)

نامه‌فرستادن شاه صور با پارس از بهر لؤلؤ به رستم (رستم انتقام‌گیرنده سیاوش است):

نگارنده هر سیاه و سفید ازویست بیداد و بیم و امید
به کین سیاوخش ز افراسیاب نماند ایچ تخمه هم از خشک و آب

(همان : 54)

گفتار اردشیر با شاه بهمن و پاسخ دادن شاه بهمن

نیای تو گودرز و چون گیو بود پدر شیردل بیژن نیو بود
چو کین سیاوش همی خواستند همه دل به کشن بیاراستند

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر 1370 : 103)

رزم شاه بهمن با لؤلؤ و گرفتار شدن لؤلؤ و کشتن کتایون

چو لؤلؤ بدان‌سان سخن‌ها شنید جز از رزم شر هیچ چاره ندید
بشست از روانش دو دست امید بپوشید تن از حریر سپید
سیاوخش را بود یکتا زره بپوشید و بر زد بروبر گره

(همان : 175)

به خواب دیدن بهمن فریدون و سیاوش و کی خسرو را و پرسیدن بهمن

به خواب اندرون دیدم امشب سه شاه فریدون و کی خسرو نیکخواه
سه دیگر سیاوش کاووس کی گرفته یکایک همه جام می

(همان : 422)

در آمدن شاه بهمن در دخمه گرشاسب و نریمان و سام و رستم

ز شمشیر من گشت توران خراب همان پرهنر شاه افراسیاب
ز بهر نیاکان تو پور خود بکشتم به کشتی در آن روز بد
ز خون سیاوش شه پیش بین ستم رفت از من به توران زمین
ز من بود تا بود ایران به پای بگفتم گوا هست یزدان خدای

(همان : 433)

قطران تبریزی

در دیوان قطران تبریزی، در دو مسمط به نام سیاوش اشاره شده است:

همچون افراسیاب کهن بود جان بداد بر شهریار پور سیاوش بنار نو
آید چنو سوار دگر بر زمین اگر آید در آسمان کهن کردگار نو

(قطران تبریزی 1362 : 498)

خداوندا به پیروزی همه گیتی گشادی تو ز بخت و دولت پیروز ماه و سال شادی تو
از آنکه باز کز مادر به پیروزی بزادی تو به هر جایی که می باشی به پیروزی نهادی تو
اگر داد و نشاط و جود چون بهرام دادی تو به دیدار سیاوشی و فر کی قبادی تو

(همان : 499)

خواجه نظام الملک

نظام الملک در سیاست نامه در حکایتی به طور کامل به داستان سیاوش اشاره کرده است. او معتقد است پادشاه نباید به حرف زنان گوش دهد، زیرا آنان ناقصان عقل و دین اند که از اندیشه شان برای پادشاه، جامعه و مردم خلل به وجود می آید.

نویسنده برای اثبات ادعای خود به ماجرای کاووس و سودابه که به مرگ سیاوش می‌انجامد، اشاره کرده است:

سودابه زن کی کاووس بر کی کاووس مسلط شده بود، چون کی کاووس کس به رستم فرستاد که سیاوش که فرزندش بود و رستم پرورده بود و به جای مردان رسیده پیش من فرست که آرزوی او مرا می‌کشد، رستم سیاوش را پیش کاووس فرستاد و سیاوش سخت نیکوروی بود و سودابه او را از پس پرده بدید، بر او فتنه گشت، کی کاووس را گفت: سیاوش را فرمای تا در شبستان آید تا خواهران او را ببینند. کی کاووس سیاوش را گفت: در شبستان شو که خواهرانت دیدار تو می‌خواهند. سیاوش گفت: فرمان خداوند راست لیکن ایشان در شبستان بهتر باشند و بنده در ایوان. کاووس گفت: بیاید شدن. چون در شبستان شد، سودابه قصد او کرد و او را به خویشتن کشید بر سیبل خلوت، سیاوش را خشم آمد و خود را از دست او بکند و از شبستان بیرون گریخت و به سرای خویش رفت. سودابه بترسید که او پیش پدر بگوید، با خود گفت: آن به که من پیش دستی کنم، و پیش شوی رفت و گفت: سیاوش قصد من کرد و در من آویخت و من از دست او بجستم. کی کاووس دل بر سیاوش گران کرد و وحشت به جایی رسید که سیاوش را گفت تو را به آتش سوگند می‌باید خوردن تا دل من با تو خوش شود. گفت: فرمان پادشاه راست، به هر چه فرماید ایستاده‌ام. پس چندان هیزم در صحرا نهادند که نیم فرسنگ بگرفت و آتش اندر زدند. چون آتش زور گرفت و به بالای کوهی شد، سیاوش را گفتند: هین در آتش رو. سیاوش بر پشت شبرنگ نشسته بود، نام خدای تعالی برد و اسب در آتش جهانید، ناپیدا شد. زمانی نیک درگذشت، از آن جانب به در آمده سلامت، چنانک یک تاه موی بر اندام او تباه نشد و نه اسب او را آسیب رسید به فرمان خدای تعالی و همه خلق در شگفت بماندند و موبدان از آن آتش بگرفتند و به آتشکده بردند و آن آتش هنوز زنده است که حکم کرد به راستی و بعد از این حکم، کی کاووس سیاوش را امیری بلخ داد و آنجا فرستاد و سیاوش به سبب سودابه دل از پدر آزرده بود و زندگانی به رنج می‌گذاشت و در دل کرد که در ولایت ایران نباشد و می‌سگالید که به هندوستان یا به چین و ماچین رود. پیران که وزیر افراسیاب بود از راز دل سیاوش خبر یافت، خویشتن را بر او عرضه کرد و از افراسیاب همه نیکویی وعده کرد و او در پذیرفت و در عهده شد و گفت: خانه یکی است و هر دو گوهر یکی و افراسیاب در میان شود و با کی کاووس وثیقی حکم کند و آنگه او را به هزار اعزاز و اکرام پیش پدر فرستد. سیاوش از بلخ به ترکستان شد و افراسیاب دختر خویش بدو داد و او را گرمی داشت تا گرسیوز، برادر افراسیاب، را حسد آمد و سیاوش را پیش افراسیاب گناهکار کرد و سیاوش بی‌گناه بود و در ترکستان کشته شد و گریستن و شیون در ایران افتاد و یلان درآشفتنند و رستم از سیستان به حضرت آمد و بی‌دستوری در شبستان کی کاووس رفت و سودابه را گیسو گرفت و به در کشید و پاره‌پاره کرد و کس را زهره نبود که گفتی بد کردی، پس کمر جنگ را در میان بست و به کین خواستن سیاوش رفت و سال‌های دراز جنگ می‌کرد و چندین هزار سر بریده آمد از هر دو جانب. (نظام‌الملک 1357: 184-186)

معزی

در دیوان معزی فقط یک بار نام سیاوش به صورت «سیاوخش» در ضمن قصیده‌ای که شاعر در وصف شمشیر و مدح «امیرعلی بن فرامرز» سروده، آمده است:

ای گوهری که سنگ یمانی تراست کان	ای آتشی که هست ترا آب در میان
افراسیاب ملک و سیاوخش روزگار	اسفندیار و هر دو منوچهر دودمان

(معزی 1318: 532)

عثمان مختاری

در «شهریارنامه» که مثنوی بلندی در دیوان عثمان مختاری است، آنجا که شاعر به ذکر داستان اسفندیار می‌پردازد، در دو جا به مناسبت از سیاوش یاد می‌کند:

اول آنجا که اسفندیار به توصیف کردارهای پهلوانانه رستم می‌پردازد، خطاب به گشتاسب می‌گوید:

ز گاه سیاوخش تا کی قباد همه شاه ایران بدویند شاد

(عثمان مختاری 1341 : 832)

و دیگری آنجا که گشتاسب به بدگویی از کاووس می‌پردازد، خطاب به اسفندیار می‌گوید:

سیاوش به آواز او کشته شد همه دوره را روز برگشته شد

کسی کو ز عهد جهاندار گشت به پیش در او نشاید گذشت⁽²⁾

(همان : 838-839)

عمیق بخاری

در دیوان عمیق بخاری دو بار به سیاوش اشاره شده که در یکی به آتش رفتن او و در دیگری کین سیاوش موردنظر شاعر بوده است.

به آتش رفتن سیاوش

اگر گشت راضی به احکام ایزد وگر سر نتابد ز دین پیمبر

به حکم نیاکان او بازگردم سیاوخش وار اندر آیم به آذر

(عمیق بخاری، بی تا : 152)

کین سیاوش

یاد دارم که یکی کرم شد اژدهایی به زمینی که بخوانند مر آن را کرمان

بدل رخس مرا روستم زال به حرب برد در حربگه دیو سپید و اکوان

برد با خویشتن آنگه که همی خواست شدن از پی کین سیاوش، به سوی ترکستان

(همان، بی تا : 153)

خیام

در میان رباعیات خیام تنها یک رباعی می‌توان یافت که در آن به سیاوش اشاره شده است:

ای بیژن دل در چّه زندان غمت سهراب خرد کشته به ایوان غمت
 بر کین سیاوش جهان کرد خراب توران دلم رستم دستان غمت
 (خیام 1367 : 133)

سوزنی سمرقندی

در دیوان سوزنی سمرقندی، ذیل قصیده‌ای در مدح «علی ابن احمد» نام سیاوش به شکل «سیاوخش» آمده است:
 کسی که گرد خود از حشمت تو دایره کرد تقی بدو نرسد گر همه دیار آتش
 به دولت تو سیاوخش وار برگردد که خوی نیارد بر مرکب سوار آتش
 (سوزنی سمرقندی 1338 : 136)

سنایی

در آثار سنایی به طور کلی سه بار نام سیاوش آمده که یک بار آن در دیوان و دو بار در حدیقه الحقیقه می‌باشد.

دیوان سنایی

سنایی در دیوان خود، ضمن غزلی مدحی به سیاوش اشاره کرده است:
 شاه را خواهی که بینی، خاک شو درگاه را ز آبرو آبی بزن درگاه شاهنشاه را
 از برای عزّ دیدار سیاوخشی و شش همچون بیژن، بند کن در چاه خواری جاه را
 (سنایی 1341 : 32)

حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه

سنایی در حدیقه الحقیقه دو بار نام سیاوش را آورده است. بار اول در «صفت مرگ شاهان فرس و بزرگان ایشان» است که نام سیاوش هم جزو آنان آمده است:

زبان ملوک عجم که در تاریخ	بخردان راست موعظت تو بیخ
زبان سخن‌های ملک کی خسرو	رستم زال و نیرم و جم و زو
آن گشتاسب و نامور لهراسب	وان همه علم و حکمت جاماسب
حال جمشید و حال افریدون	حال ضحاک کافر ملعون
سرگذشت سیاوش مظلوم	پدر بی‌حفاظ و آن زن شوم
حال اسفندیار و ظلم پدر	حال افراسیاب بسته کمر
رستم گرد و خدعه سهراب	که جهان شد ز فعل هر دو خراب

(سنایی 1368 : 423)

بار دوم در مدح «میر جلال‌الدین ابوالفتح دولت‌شاه بن بهرام شاه بن مسعود» است که سنایی او را به سیاوش تشبیه کرده است:

خامش و عادل و بهی چو ملک	هشتم هفت پادشاه فلک
رنج‌دیده چو یوسف از پس ناز	در غریبی و پادشا شده باز
چو سیاوش رفته ز آفت نو	وآمده باز همچو کی خسرو

(سنایی 1368 : 596)

خاقانی

در میان انبوه سرایندگان و شاعران زبان فارسی هیچ گوینده‌ای به اندازه خاقانی از پشتوانه‌های اساطیری و حماسی در شعرش بهره نبرده است.

خاقانی در دیوان و منشآت به داستان سیاوش از زاویه‌های گوناگون اشاره کرده، اما در مثنوی *تحفة‌العراقین* و *ختم‌الغرایب* که به او منسوب است، سخنی از او نیست.

دیوان

قصیده‌ای در مدح «نصرة‌الدین ابوالمظفر اصفهبد لیالو» پادشاه مازندران:

کی خسروانه جام ز خون سیاوشان	گنج فراسیاب به سیما برافکند
------------------------------	-----------------------------

(خاقانی 1378 : 133)

قصیده‌ای در مدح «صفوة‌الدین بانوی شروانشاه»:

در خاک خفته‌اند کیان، گرنه مرد و زن	کردندی از پرستش تو ملک را شعار
بودی به درگه تو سیاوش حاشیت	بودی به حضرت تو فرنگیس پرده‌دار

(خاقانی 1378 : 177)

قصیده‌ای در «عزلت و تخلص به مدح پیغمبر اکرم (ص)»:

با من فلک به کین سیاوش و من ز عجز	اسب گلین به حرب تهمتن درآورم
-----------------------------------	------------------------------

(همان : 394)

قصیده‌ای در مدح «ابوالمظفر اخستان بن منوچهر»:

زخمه گشتاسب در کین سیاوش نقش سحر	پیش تخت شاه کی خسرو مکان انگیخته
----------------------------------	----------------------------------

(همان : 394)

ترجیع‌بندی در مدح «جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان»:

کی خسروانه جام می، خون سیاوش رنگ وی
چون آتش کاووس کی، کرده زرافشان صبح را
آن جرعه‌ریز شاه بین، بر خاک عقد عنبرین
گویی بدان عنبر زمین آلود دامان صبح را

(همان : 451)

ترجیع‌بندی در مدح «مظفرالدین قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز»:

در جام صدف دو بحر در داد
چون خون سیاوشان صراحی
در کین سیاوش ارغنون‌زن
یک دجله به جرعه‌دان فرو ریخت
خوناب دل از دهان فرو ریخت
آن زخمه درفشان فرو ریخت

(همان : 506)

خاقانی در بیتی از یک غزل، «خون سیاوش» را استعاره از شراب به کار برده است:

شرط صبوحی بود گاو زر و خون رز
خون سیاوش بده، گاو فریدون بیار

(همان : 419)

خاقانی در غزلی دیگر هم «خون سیاوش» را استعاره برای شراب به کار برده است:

یاقوت بلور حقه پیش‌آر
آن خون سیاوش از خم جم
تا ز آتش غم روان نسوزد
خورشید هوا نقاب درده
چون تیغ فراسیاب درده
آن طلق روان ناب درده

(همان : 661)

شاعر فرزند مُرده در قصیده‌ای کوتاه خود را با کاووس، که سیاوش را از دست داده و همچون او داغدار است،

هم‌درد می‌بیند:

کاووس در فراق سیاوش به اشک خون
با لشکری چه کرد به تنها، من آن کنم

(همان : 789)

سرانجام خاقانی برای تسلیت ممدوح که در مرگ فرزند سوگوار است، می‌گوید:

مدت عمر ار نداد کام سیاوش
ور به اجل گشت چهره سهراب
دولت کاووس کامکار بماناد
رستم دستان کارزار بماناد

(همان : 870)

منشآت

در این کتاب تنها یک اشاره به اسب سیاوش وجود دارد.

خاقانی در نامه‌ای که به یکی از بزرگان زمانه‌اش به نام «شمس‌الدین» می‌نویسد، به شکوه و گلایه از روزگار پرداخته و این‌گونه به اسب سیاوش اشاره می‌کند:

برگستوان رخس رستم و بهزاد سیاوش، پَرِ مگسان شده، فلکِ زبردست، همه را زیر پای مالیده، دهر هلاهلا، هلاهل در کام همه کرده. (خاقانی 1349: 111)

اشاره خاقانی به داستان سیاوش به طور کلی شامل نام اسب، فر، آتش، آزمون کاووس، گیاه خون سیاوشان و کین‌خواهی اوست که به هر کدام در ضمن شعری جداگانه پرداخته است.

نظامی

نظامی در سه اثر معروف خود یعنی خسرو و شیرین، هفت پیکر و شرف‌نامه، به سیاوش اشاره کرده است، اما در مخزن‌الاسرار، لیلی و مجنون و اقبال‌نامه هیچ اشاره‌ای به وی نیست.

خسرو و شیرین

نظامی در این روایت داستانی دو بار به سیاوش اشاره کرده است. ابتدا در «سی لحن بارید» است که «کین سیاوش» به عنوان لحن بیست و هشتم آن ذکر شده است:

چو زخمه راندی از کین سیاوش پر از خون سیاوشان شدی گوش

(نظامی 1376 الف: 194)

دومین جایی که نظامی از سیاوش یاد کرده است، در ابیاتی است که درباره «آگاهی خسرو از رفتن شیرین نزد فرهاد» سروده است:

زمین نطعی‌ست، ریگش چون نریزد؟ که بر نطعی چنین جز خون نریزد
بسا خونا که شد بر خاک این دشت سیاوشی نرست از زیر این طشت
هر آن ذره که آرد تندبادی فریدونی بود یا کی‌قبادی
کفی گل در همه روی زمین نیست که بر وی خون چندین آدمی نیست

(همان: 259)

هفت پیکر

نظامی در این کتاب یک بار به مظلومیت سیاوش اشاره کرده است:

خاکیانی که زاده زمیند ددگانی به صورت آدمیند
ددگان بر وفا نظر نهند حکم را جز به تیغ سر نهند

خوانده باشی ز درس غمزدگان
جاه جمشید خوار چون کردند
که سیاوش چه دید از ددگان
سر دارا به دار چون کردند
(نظامی 1377 : 322)

شرف‌نامه

در این کتاب، نظامی در ضمن روایت داستان «شتافتن اسکندر به جنگ دارا»، به نقل داستان دیگری می‌پردازد که در آن به «خون سیاوش» اشاره کرده است:

فلک در بلندی، زمین در مگاک
یک‌پشت خون شد، یکی‌پشت خاک
نبشته بدین هر دو آلوده‌پشت
چو خون سیاوش بسی سرگذشت
زمین گر بضاعت برون آورد
همه خاک در زیر خون آورد
نیفتند درین‌پشت فریاد کس
که بر بسته شد راه فریادرس

(نظامی 1376 ب : 168-169)

عطار

در میان آثار گوناگون عطار، یک بار در دیوان و دو بار در الهی‌نامه به سیاوش اشاره شده است و این مسأله در حالی است که در مصیبت‌نامه، اسرارنامه، مختارنامه، خسرونامه و منطق‌الطیر، نامی از سیاوش نیست.

دیوان عطار

در این دیوان نام سیاوش یک بار در غزلی به صورت «خون سیاوش»، که استعاره از شراب صبحگاهی است، آمده است:

ساقیا آب لعل ده که دلم
ساعتی سر به آب می‌آرد
خیز و خون سیاوش آر که صبح
تیغ افراسیاب می‌آرد
خیز ای مطرب و بخوان غزلی
هین که زهره رباب می‌آرد

(عطار 1368 ب : 140)

الهی‌نامه

عطار در دو حکایت از این کتاب، به بی‌گناهی سیاوش اشاره کرده است:

حکایت اسکندر رومی با مرد فرزانه:

اگر مویی خیانت کرده باشی
چه پرسی گر سیاوش بی‌گناه است
تو را گر حق محابا می‌نکردی
به کوهی آتشین در پرده باشی

(عطار 1368 الف : 201)

حکایت هارون با بهلول:

همه خاک زمین خون سیاه است
عیان بینی اگر باشی تو باهش
سیاوش وار خلقی بی‌گناه است
ز یک یک ذره خون صد سیاوش

(همان : 266)

فریدالدین اصفهانی (اسفرائینی)

در دیوان این شاعر، در میان قصیده‌ای در وصف چنگ و مدح «تابک سعد»، به کین سیاوش اشاره شده است:
زان می اندر جام ما، کین سیاوش تو است
تا به کار آید به روز رزم و بزم شهریار

(اصفهانی 1381 : 80)

نتیجه‌گیری

سیاوش به عنوان شخصیتی که در هر دو بعد مرگ و زندگی به گونه‌ای از تعالی و قداست دست یافته است، همواره مورد توجه همگان اعم از مردم عادی، فاضلان و شاعران بوده است. در عرصه ادبیات نیز این شخصیت فرانسانی باتوجه به مؤلفه‌های خاصی که در ارتباط با زندگی فردی و اجتماعی‌اش مطرح است، حضوری نافذ و پایدار پیدا کرده است. استعاره گرفتن چهره زیبای او برای بیان زیبایی ممدوح، توجه به کین و انتقام او توسط رستم و کی خسرو و شراب سرخ و مردافکن خون او از جمله مواردی است که هر کدام از گویندگان فارسی‌گوی برای بیان مقاصد خود از آن بهره برده‌اند. چهره سیاوش از اعماق اسطوره تا شعر این شاعران، همواره چهره‌ای مقدس و درخور ستایش و زندگی‌اش برای همه جهانیان منشور پاکی، قداست و مظلومیت است. ویژگی‌های ممتاز و منحصر به فرد او، شاعران و سخن‌سرایان را همواره بر آن داشته تا از این جنبه‌های گوناگون، تصاویر شاعرانه‌ای بسازند که هیچ‌گاه کهنه نمی‌شوند. از مجموع این ویژگی‌های صوری و معنوی، انسانی به وجود آمده است که فضای اسطوره و حماسه تنها یک بار به خود دیده است.

پی‌نوشت‌ها

- 1- از میان متون می‌توان به اخبار الطوال، تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان، مجمل‌التواریخ و تاریخ گزیده اشاره کرد.
- 2- لازم به ذکر است که این ابیات متعلق به فردوسی در داستان رستم و اسفندیار است!

کتابنامه

- ازرقی هروی. 1336. دیوان. تصحیح سعید نفیسی. تهران: زوار.
- اصفهان‌ی (سفراینی)، فریدالدین. 1381. دیوان. به کوشش محمدحسن کیانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر. 1370. بهمن‌نامه. ویراسته رحیم عفیفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- بهار، مهرداد. 1378. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگه.
- _____. 1373. جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
- خاقانی. 1378. دیوان. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.
- _____. 1349. منشآت. به تصحیح محمد روشن. تهران: دانشگاه تهران.
- خیام. 1367. رباعیات. به کوشش جلال‌الدین همایی. تهران: مؤسسه نشر هما.
- دبیر سیاقی، محمد. 1351. پیشاهنگان شعر فارسی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- دقیقی. 1368. دیوان. به اهتمام محمدجواد شریعت. تهران: اساطیر.
- سنایی غزنوی. 1341. دیوان. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- _____. 1368. حدیقة‌الحقیقة و شریعة‌الطریقة. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- سوزنی سمرقندی. 1338. دیوان. به اهتمام ناصرالدین شاه‌حسینی. تهران: امیرکبیر.
- شاملو، احمد. 1379. ابراهیم در آتش. تهران: زمانه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1376. آینه‌ای برای صداها. تهران: سخن.
- عثمان مختاری. 1341. دیوان. به اهتمام جلال‌الدین همایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عطار. 1368 الف. الهی‌نامه. به تصحیح هلموت ریتز. تهران: توس.
- _____. 1368 ب. دیوان. به اهتمام تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- عمیق بخاری. بی‌تا. دیوان. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتاب‌فروشی فروغی.
- فرخی سیستانی. 1380. دیوان. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- قطران تبریزی. 1362. دیوان. به کوشش محمد نخجوانی. تهران: ققنوس.
- مدبری، محمود. 1370. شاعران بی‌دیوان. تهران: پانوس.
- معزی. 1318. دیوان. با مقدمه و حواشی عباس اقبال. تهران: کتابفروشی اسلامیه.

نظام‌الملک، ابوعلی حسن‌بن‌علی. 1357. سیاست‌نامه. به تصحیح محمد قزوینی. با تعلیقات و مقدمه مرتضی مدرس
چهاردهی. تهران: زوار.

نظامی. 1377. هفت‌پیکر. به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
____. 1376 الف. خسرو و شیرین. به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
____. 1376 ب. شرف‌نامه. به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.